

جریان‌های ایدئولوژیکی دخیل در سیاست جنایی – تقنینی افغانستان

سید حسین حسینی ۱
محمد رضا صفری ۲
محمد باقر گرایلی ۳

چکیده

اندیشه‌های حاکم و عقاید آرمانی، همواره مولد ایدئولوژی‌های خاص در جوامع هدف بوده است. تداوم این ایدئولوژی، موجب تحرک و خصیصه جاری بودن را در آن می‌افزاید. این واژه در سه قرن اخیر، تحت نفوذ اندیشه‌های متفکران عصر خود، پویایی خاصی را در زیستگاه بشر ایجاد کرده است. جریان‌های ایدئولوژیکی مبنای لیبرالیسم و مارکسیسم با وصف تقابل‌گرایی در خصوص مفهوم عدالت و آزادی‌های فردی، از زمره ایدئولوژی‌های دخیل بر سیاست‌های کلی جوامع بشری - عموماً - و سیاست جنایی - خصوصاً - بوده است. سیاست جنایی، به مثابه یک فن و هنر مبارزه با پدیده مجرمانه در افغانستان نیز تحت نفوذ این دو ایدئولوژی قرار داشته است. این کشور، در زمان حکومت‌های: داوود خان، ببرک کارمل، حفیظ امین و دکتر نجیب، بر اثر نفوذ جریان مارکسیستی از کانال کشورهای چینی:

۱. دانشیار دانشکده حقوق فردوسی (نویسنده مسؤل): Shosseini@um.ac.ir
۲. مدرس دانشگاه در افغانستان: safarimohammadreza70@gmail.com
۳. مدیر گروه حقوق جامعه المصطفی نمایندگی مشهد: gerayeli1378@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۸/۸/۱ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۲

شوروی سابق، چین و ایران، دارای سیاست جنایی - تقنینی خاص خود بود؛ اما نتوانست از قابلیت اعتبار برخوردار باشد.

افغانستان از تجربه تام‌گرایی نیز بی‌نصیب نماند. از این رو، نقطه اوج تام‌گرایی در ظهور طالبان و قوانین متحجرگونه آن ظاهر شد و اکنون نیز کم‌وبیش وجود دارد. ظهور ایدئولوژی طالبانیسم، نتیجه ناکامی مجاهدان در گفتمان اسلام‌گرایی سیاسی بر سر قدرت و تقسیم آن بود. افغانستان از تأثیرات جریان لیبرالیسم غربی بر سیاست جنایی - تقنینی خود نیز بی‌بهره نبود و در مدت حکومت امان‌اله خان (۱۹۲۹-۱۹۱۹)، دهه دموکراسی (۱۹۷۳-۱۹۶۳) و آغاز حکومت انتقالی در سال ۱۳۸۲ به ریاست حامد کرزای، پایبندی تقنینی خود را نسبت به اصول جریان فوق نشان داد.

واژگان کلیدی

ایدئولوژی، سیاست جنایی - تقنینی، افغانستان، مارکسیسم، لیبرالیسم.

مقدمه

نفوذ باورها و ایدئولوژی‌ها بر زندگی سیاسی، از مجاری خاصی صورت می‌گیرد. نخست، چشم‌اندازی را نمایان کرده که از مجرای آن، می‌توان دنیا را فهم و تبیین کرد؛ «مردم، دنیا را آن‌گونه که هست، نمی‌بینند؛ بلکه آن‌طور می‌بینند که انتظار دارند باشد» (هی وود، ۱۳۷۹: ۲۶). سپس، تحمل وضعیت موجود را از پشت حجاب باورها و عقاید ایدئولوژیک میسر می‌نماید. بدین ترتیب، پذیرای مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های آزادِ اغلب آگاهانه یا ناآگاهانه به منزله یک راهبرد، تحقق عینی می‌گیرد. جریان‌های بزرگ ایدئولوژیک، به لحاظ سیاسی تحت سه متغیر مستقل مورد بررسی قرار می‌گیرد. این جریان‌ها، انتخاب‌های سه‌گانه را در مورد اموال، اشخاص و تضمین آنها که به عنوان متغیرهای وابسته در این تحقیق می‌باشند، ارزیابی می‌کنند. بر این اساس، سه متغیر وابسته، تحت الشعاع سه متغیر اصلی که عبارت است از: مفهوم آزادی^۱، برابری^۲ و مفهوم

۱. Liberty.

۲. Equality.

قدرت^۱ قرار خواهند گرفت (ابرنند آبادی، ۱۳۷۱: ۱۱۴۰).

خصیصه فوق، در جامعه سیاسی یک قرن اخیر افغانستان، به وضوح عینیت یافته است. تأثیرپذیری این کشور از جریان‌های ایدئولوژیک مبنای مساوات طلب یا برابری (مارکسیسم) و لیبرالیسم در ابعاد مختلف و به خصوص موضوع سیاست جنایی به طور عام، نشان از پذیرش کم‌وبیش آگاهانه یا ناآگاهانه این مجموعه دارد. دعوت از عقاید مارکسیسم در افغانستان، مبتنی بر انتظارات جنبش مارکسیست‌های افغان از ایدئولوژی مذکور بود؛ نه بر اساس واقعیت‌ها و هست‌های موجود در این کشور. پذیرش جریان مارکسیسم با وصف عدالت و برابری و با انتظار تغییر در سیاست جنایی - تقنینی افغانستان به طور خاص، از قابلیت اعتبار برخوردار نبود؛ چراکه این جریان، نه تنها در یک کشور مذهبی مانند افغانستان سازگاری نداشت، بلکه در شوروی نیز - به نام طبقه پرولتاریا (زحمتکش) و به کام استبداد لنینیسم و استالینیسم - به شکست انجامید.

جریان مساوات طلب از طریق تلفیق با قدرت و آزادی، دارای دو رویکرد متفاوت می‌گردد؛ ترکیب قدرت، نشان از رویکردی اقتدارگرا و سوای اشتراک مردمی در کنار دولت دارد. این ترکیب، در دوران حکومت کمونیست‌های افغان به وضوح قابل مشاهده بود؛ اما ترکیب قدرت با وصف غنی شده آن در ظهور طالبان، عینیت پیدا کرد و حکومت اقتدارگرای فراگیر را مجسم نمود. این حکومت با استفاده از جامعه سنتی و مذهبی موجود در افغانستان، توانست هرچند مقطعی، دارای قابلیت اعتبار و در دسترس جامعه قرار گیرد و مدت پنج سال بر این جامعه حکمرانی کند.

اما ترکیب آزادی با جریان مساوات طلب، رویکردی آنارشستی به خود می‌گیرد. در این گفتمان، تأکید بر دولت‌ستیزی و حمایت از آزادی با وصف احترام متقابل پیشنهاد می‌شود. چنین جریانی به معنای واقعی خود، در جامعه افغانستان، نتوانست روی کار آید.

نگاه انتظارگونه روشنفکران افغان، به جریان لیبرالیسم نیز نتیجه مطلوب تری نسبت به جریان مساوات طلب با صبغه مارکسیستی در تاریخ سیاسی افغانستان نداشته است. ذوق زدگی و سیاست‌های عجولانه در پذیرش این جریان از سوی نخبگان سیاسی، در دوره امان‌اله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹)، دهه دموکراسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳) و در دو دهه اخیر، اگرچه

۱. Power or Ability.

انتظارات جنبش‌های لیبرال طلب را تا حدودی بر آورده کرد، اما غالب جامعه، نگاه دیگری به آن داشتند. در دو دوره اول، تقابل اندیشه نوگرایان از طریق نشانگان مدرنیت، تجدد فرهنگی و اجتماعی سکولاریزه، با اندیشه مذهبیون و سنت مسلط جامعه، فضای حیرت‌انگیزی را بر جامعه حاکم می‌کند که بیانگر عدم درک صحیح از وضعیت موجود است. نگاه استیصال و حیرت گونه جامعه کنونی افغانستان بر چهره خندان لیبرالیسم نیز حاکی از نبود تناسب بین ظرف و مظلوف دارد. نمونه عینی این ادعا، در سیاست جنایی - تقنینی افغانستان در موضوعات عدیده‌ای قابل حس است و این، نشان از لیبرالیسم وارداتی دارد؛ نه لیبرالیسم بر اساس ظرفیت و پذیرش جامعه افغانستان.

تشریح فوق، نگارنده را با این مسئله مواجه می‌کند که نقش جریان‌های ایدئولوژیکی بر سیاست جنایی - تقنینی افغانستان به عنوان یک کشور اسلامی، به چه ترتیب بوده و هست؟ با این توضیح که هر مقدار ایدئولوژی، از توان و نیروی بیشتری برخوردار باشد، اثرپذیری سیاست جنایی مورد نظر را عمیق‌تر خواهد کرد. چنان‌که عدد توان در ریاضی هرچه بیشتر باشد، حاصل جواب آن نیز بیشتر خواهد بود و حال آنکه عدد بدون توان، در حالت خنثا باقی خواهد ماند.

این تحقیق که به روش توصیفی - تحلیلی و علمی و با تلفیق از مباحث علوم سیاسی، تاریخی و حقوقی انجام می‌گیرد، فرضیه‌اش، حکایت از دخالت نسبی جریان‌های ایدئولوژیکی بر سیاست جنایی - تقنینی افغانستان بر اساس درک ناآگاهانه از وضعیت موجود جامعه از سوی نخبگان چپ و بعضاً راست سیاسی، داشته و دارد.

هدف از طرح این سؤال، ارزیابی و آسیب‌شناسی نفوذ جریان‌های ایدئولوژیکی مبنا بر سیاست جنایی - تقنینی در بسط تاریخی و نگاه واقع‌بینانه در سیاست جنایی - تقنینی پیشروی افغانستان است.

۱. لیبرال‌ها و زمینه تاریخی - فرهنگی آن در افغانستان

خاستگاه و مهد جریان لیبرالیسم، غرب است. این جریان فکری که در تاریخ معاصر افغانستان همچنان فعال است، برگرفته از اومانیزم بر معنای اصالت انسان و تکیه بر آزادی فردی به جای اصالت کمال است. واژه «لیبرال» به معنای گشاده‌دست، آزاداندیشی و خالی از تعصب آمده است و لیبرالیسم، به معنای وفاداری سیاسی به آرمان‌های این جریان است

(هی وود، ۱۳۷۹: ۶۱). اگرچه آزادی به عنوان یکی از ارکان این جریان اهمیتی بنیادین دارد، اما خود لیبرال‌ها بر این باورند که یک فرد، حق بهره‌مندی مطلق از آزادی را ندارد؛ چراکه این حق، موجب آسیب به دیگران می‌شود. پس، اولین جلوه‌های محدودیت قانونی بر آزادی در حقوق موضوعه را می‌توان در انگلستان دید که شارل دوم در سال ۱۶۷۹ ذیل عنوان «جانت از بلا مصون باشد»، اعلام کرد که به همه افراد تضمین می‌دهیم و من از آنها حمایت می‌کنم (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۸: ۱۱۴۱).

از مهم‌ترین شاخصه‌های این جریان، نفی مشروعیت حاکمیت و قوانین الهی و منحصر کردن حاکمیت و قانون بر اساس آرای مردم است. مهم‌ترین محصول لیبرالیسم، سکولاریسم^۱، یعنی جدایی دین از سیاست است (سعیدی، ۱۳۸۶: ۶). سکولاریسم در افغانستان را می‌توان به‌وضوح در اقدامات به‌ظاهر اصلاحی «امان‌الله خان»، اولین پادشاه پس از استقلال افغانستان مشاهده کرد. او با الگوگیری از غرب، اقدام به کشف حجاب، تأسیس مدارس مختلط، اجباری کردن پوشش غربی، ممنوع کردن چندموسری، تعطیلی یکشنبه به جای جمعه و... کرد (باقری، ۱۳۹۳: ۱۰). این اقدامات، به‌وضوح بیانگر ایجاد یک سیاست اجتماعی به‌طورکلی و یک سیاست جنایی - تقنینی به‌طورخاص، برای جامعه افغانستان چیز دیگری را رقم نمی‌زد.

۲. لیبرال‌ها و ظهور اصل قانونمندی در سیاست جنایی افغانستان

نفوذ جریان لیبرالیسم و تأثیرات آن را می‌توان به چند ماه مانده به استقلال افغانستان و در پی کودتای خونین علیه حکومت امیر حبیب‌الله خان، پادشاه وقت، توسط لیبرال‌های سلطنت‌طلب به‌وضوح درک کرد. در پی این کودتا، امان‌الله، پسر حبیب‌الله، در ۲۲ فبروری سال ۱۹۱۹، بر تخت سلطنت نشست و زمام امور را به دست گرفت (دانشجویان مبارز، بی تا: ۱۸).

در واقع، این تغییر حکومت که به‌طورعام به تغییر در سیاست جنایی افغانستان نیز منجر گردید، در نتیجه نهضت مشروطیت^۲ و به‌طورخاص مشروطه دوم که آرمان ترقی و اندیشه تدوین قانون اساسی را در سر می‌پروراند، انجام گرفت. پس، یکی از اهداف اصلی لیبرالیسم

۱. Secularism.

۲. Constitutional Movement.

که مقابله با حکومت شاهان مطلقه بود، در جامعه افغانستان با جایگزین کردن قدرت محدود و مشروط به جای قدرت مطلقه و قدرت قانون به جای قدرت خودکامه، تا حدودی آرمان لیبرالیسم با صبغه مذهبی را محقق کرد و به تهیه اولین پیش‌نویس قانون اساسی در این دوره انجامید.

تحولات سیاسی فوق، سال ۱۳۰۱ شمسی را آغاز تدوین و تصویب قوانین و نظام‌نامه‌ها و به عبارتی «اصلاحات امانی»^۱ در افغانستان قلمداد می‌نماید. اولین قانون اساسی که در سال ۱۳۰۱ توسط لویه جرگه (مجلس ریش سفیدان) و متشکل از ۸۷۲ تن از بزرگان اقوام بود، در جلال‌آباد صورت گرفت و این، آغاز طرح و گفتمان قانون‌گذاری در افغانستان بود. این قانون، در ۹ فصل و ۷۳ ماده تدوین گردید (دانش، ۱۳۹۱: ۹۱) و مواردی از این قبیل را تصریح می‌نمود: تعیین مناسبات اجتماعی، ارتقای حقوق اجتماعی و تأمین مساوات همگانی بدون در نظر داشت اختلافات قومی و امتیازات طبقاتی در مقابل قانون. این قانون همچنین، مواردی مانند: شکنجه، بیگاری، تجاوز به حریم خصوصی، آزادی در کار و امورات شخصی، انجام علنی محاکمات به صورت علنی مگر در موارد خاص و حق شکایت رعایا در زمان تعرض مأموران حکومت را در برمی‌گرفت.

در نتیجه، این اقدام که تضمین حقوق اجتماعی همچون: آزادی، برابری، عدم شکنجه و تساوی افراد که مطابق با اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر بود، موجب بر آورده شدن مطالبات عمده لیبرال‌ها گردید. این قانون، نه تنها سیستم دولت را نهادینه می‌کرد، بلکه شامل پادشاهی افغانستان را نیز می‌شد. اسلام به عنوان دین رسمی، اعلام گردید و جوامع هندی و مابقی اقلیت‌های مذهبی، با پرداخت جزیه، حق سکونت در افغانستان را داشتند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۱۱). اگرچه این قانون اساسی به لحاظ اصول لیبرالیسم، از کاستی‌های بی‌شماری رنج می‌برد، اما تحقق اصل قانونی بودن که یکی از دو اصل جریان لیبرال در عینیت بخشیدن به اهداف خویش است، مانع از آن شد که حکام خودکامه در خلأ قانون، باعث سلب آزادی و برابری افراد جامعه گردند.

۱. Amani Reforms.

۳. لیبرال‌ها و گفتمان منطقه‌ای سیاست جنایی در وضع قوانین

هویت گفتمان اصلاحی امان‌اله خان، با به‌کارگیری نشانه‌های استقلال‌طلبی^۱، پیشرفت، آزادی و مبارزه با ظلم و تجاوز، در کنار نشانه‌ها و مفهومی‌های دینی و سنتی مانند شوراها و اعتصام به خدا، آشکار شد و گفتمان امانی را از قابلیت اعتبار برخوردار کرد. بدین ترتیب، اندیشه نوپای آزادی در چارچوب اصل قانونمندی، شاه امان‌الله و همکاران تشنه اصلاحاتش را با این پرسش روبه‌رو ساخت که آیا قوانین مورد نظر را به ابتکار خود و مبتنی بر نیازمندی‌های موجود جامعه، بسط و گسترش دهند و به اصلاح و تعدیل قوانین پیشین بپردازند و یا نگاه منطقه‌ای در پیش گیرند و از قوانین و تجارب کشورهای موفق و سازگار با شرایط افغانستان استفاده نمایند؟ پاسخ به این سؤال مبتنی بود با در نظر گرفتن شرایط فعلی آن زمان افغانستان و مطالعه تطبیقی برخی سیستم‌های حقوقی. در نهایت، امر بر آن شد که روی به گفتمان منطقه‌ای بیاورند و در این خصوص، با توجه به تجارب گسترده و مؤفّقانه ترکیه از یک سو، و مسلمان و دوست بودن این کشور از سوی دیگر، بنا شد تا از قوانین ترکیه و نظام حقوقی این کشور برای مدرن ساختن نظام حقوقی افغانستان استفاده همه‌جانبه صورت گیرد (نوید، ۱۳۸۸: ۹۵).

بدین منظور، در اوایل سال ۱۹۱۹، شوراهایی به نام «شورای علوم»^۲ و «محل قانون» تأسیس شد تا فقه حنفی و قوانین موضوعه ترکیه را مطالعه نمایند. این شوراها که مرکب از علمای عالی‌رتبه هیئت تمییز بودند، تحت ریاست دو نفر عالم مشهور قندهاری، مولوی عبدالواسع و محمدابراهیم بارکزائی، و زیر نظر عدلیه اداره می‌شدند. علاوه بر افراد مذکور، نویسندگانی از حزب جوانان افغان چون عبدالرحمن لودین، از آزادی‌خواهان تندرو و بدری بیگ، رئیس اسبق پلیس استانبول نیز در این شوراها حضور داشتند و وظیفه جمع‌بندی نظام‌نامه‌های^۳ جدید را به عهده داشتند؛ هرچند با سقوط خلافت عثمانی در سال ۱۹۲۴، نظام حقوقی آن کشور نیز بر اساس اصلاحات صورت‌گرفته مردود دانسته شد و جمهوری ترکیه، تابع قوانین رومی ژرمن گردید (نوید، ۱۳۸۸: ۹۷).

۱. Independence.

۲. Institute Science.

۳. Statutes.

۴. لیبرال‌ها و گفتمان ملی سیاست جنایی در وضع قوانین

همان‌گونه‌که یاد شد، زمینه‌ساز شکل‌گیری قانون اساسی و دیگر قوانین، جریان اصلاحات و نهضت مشروطیت بود که برخاسته از ایدئولوژی آزادی‌منش، عدالت^۱ و برابری در سایه قانون مداری بود؛ به عبارتی، نوگرایان آرزوهای خود را در نشانه‌های مدرن این گفتمان، یعنی: استقلال، آزادی و مدنیت، جست‌وجو می‌کردند که عبارت بود از یک حکومت حداکثری مبتنی بر تفوق قانون (سجادی، ۱۳۸۸: ۲۱۸).

بدین منظور، بین سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۸، شورای دولت افغانستان در حدود ۱۴۰ قانون و اساسنامه را که دارای جنبه‌های مختلف اصلاحات امانی بود، با کارشناسان فرانسوی و ترکیه‌ای تصویب کرد (اسعدی و اعلم، ۱۳۷۶: ۲۷۶). تصویب این نظام‌نامه‌ها از سوی جریان اصلاحات، بیانگر یک گفتمان داخلی در خصوص سیاست جنایی برخاسته از ایدئولوژی آزادی‌منش در معنای محدود خود است. شرح مختصری از این قوانین، ما را به نوع سیاست جنایی - تقنینی^۲ آن دوره بیشتر آشنا خواهد کرد.

- نظام‌نامه جزای عمومی سال ۱۳۰۲: نظام‌نامه مذکور، در تقسیم‌بندی جرایم و مجازاً تعزیری، تابع گفتمان حقوق کیفری فرانسه قرار گرفت و جرایم را به سه دسته: قباحت، جنحه و جنایات تقسیم کرد. در بخش جزاهای شرعی حدود، قصاص و دیات تابع فقه حنفی که در مجموعه فقهی با نام «تمسک القضاة الأمانیة» تدوین گشته بود، قرار داشت. در این نظام‌نامه‌ها، برخلاف قوانین جزایی فعلی، علاوه بر جرایم تعزیری، جرایم مستوجب حدود، قصاص و دیات نیز مورد جرم‌انگاری قرار گرفت و احکام آنها نیز بیان گردید.

- نظام‌نامه سال ۱۳۰۶: این نظام‌نامه که از ۳۱۷ ماده تشکیل می‌شد، دارای سیاست جنایی - تقنینی دگرگون‌شده در حوزه تقسیم‌بندی جرایم گردید. این دگرگونی، بی‌شک، متأثر از حاکمیت فقه حنفی و تقدس‌گرایی حوزه شریعت زمان خود بود. ابتدای نظام‌نامه، به جرایم و مجازاً اسلامی اختصاص داشت و آن را به سه دسته مجازاً: حدی، قصاص و دیات و تعزیرات شرعی تقسیم نمود. در پایان جرایم شرعی، به جرایم عرفی پرداخته و مورد تبیین قرار داده بود. مجازات‌ها در این دوره با توجه به اقتضائات آن زمان، کاملاً شدید و

۱. Justic.

۲. Legislative Criminal Policy.

فقط جنبه سرکوبگرانه داشت.

علاوه بر نظام‌نامه‌های جزایی فوق، نظام‌نامه‌هایی در خصوص: مطبوعات (سال ۱۳۰۳)، نظام‌نامه توقیف‌خانه^۱ و محبوس‌خانه‌ها^۲ (سال ۱۳۰۵)، نظام‌نامه توقیف‌خانه و حبس‌خانه‌ها (سال ۱۳۲۹)، اصول‌نامه مطبوعات (سال ۱۳۲۹) و دیگر اساسنامه‌ها را شامل می‌شد.

گفتمان سیاست جنایی که از تمامی شبکه‌های ضمانت اجراها برخوردار است و هسته اصلی آن را قانون جزا تشکیل می‌دهد، فاقد وصف مذکور در تاریخ تصویب نظام‌نامه‌ها در افغانستان بود. گفتمان سیاست جنایی در این عصر، گفتمان حاکم مطلقه با زیردستان از طریق مشروطیت تضعیف شده بود؛ چراکه قانون اساسی پیش‌گفته شده، موازنه قدرت را تماماً به نفع شاه سنگین می‌کرد. به هر حال، سیاست جنایی طرح‌ریزی شده در نظام‌نامه‌ها که بر اساس قوانین اسلامی و حقوق عرفی برگرفته شده از لیبرالیسم غربی استوار بود، بخشی از خودکامگی اربابان زر و زور را تقلیل می‌بخشید.

نکته پایانی در این قسمت، موضوع افول اصلاحات و حکومت امانی است. گفتمان اصلاحی شاه پس از استقرار نسبی، نتوانست «قابلیت اعتبار» و «دسترسی» خود را حفظ کند و پس از تثبیت نسبی در کوتاه‌مدت، با بی‌قراری اجتماعی روبه‌رو گردید؛ چراکه رفتار سیاسی گفتمان حاکم، تعارض صریح نشانگان مدرن و سنتی یا تجددگرایی و دین‌داری را آشکار ساخت. نفی سنت‌های دینی و باورهای ملی که با برجسته ساختن نشانگان مدرن بر محوریت تجدد غربی صورت گرفت، گفتمان مزبور را دچار بی‌قراری ساخت و به حاشیه راند (سجادی، ۱۳۸۸: ۲۲۰).

پس از سقوط حکومت امانی، اکثر قوانین و نظام‌نامه‌های این دوره ملغاً اعلام شد و کشور به سوی استبداد بیشتری سوق داده شد. این دوره، سیزده سال طول کشید. حکومت در این دوره (۱۳۱۲-۱۳۲۵)، به نام ظاهرشاه و در تحت اختیار صدراعظم محمد هاشم خان، عموی ظاهرشاه بود (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۲۲۴).

۱. Detention center.

۲. Prison.

۵. تقویت لیبرالیسم در دهه دموکراسی

سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ شمسی در افغانستان، به دهه دموکراسی شهرت یافته است. این دهه، بعد از سپری کردن سیزده سال اختناق حکومت محمد هاشم خان، عموی بزرگ ظاهرشاه، بار دیگر جریان پیدا کرد. در این سال‌ها ظاهرشاه، عموی کوچک‌تر خود، شاه محمود خان را به عنوان صدراعظم گماشت تا فصل نوینی از حکومت‌داری مبتنی بر آرای مردم را به آزمون گذارد.

در این بازه زمانی، انتخابات شهرداری و انتخابات شورای ملی بدون دخالت دولت و به شکل سرّی و آزاد صورت گرفت. خاندان شاهی دارای محدودیت‌هایی، از جمله: عدم عضویت در احزاب، عدم اشتغال پست صدارت و وزارت، ممانعت از احراز عضویت در شورا و قوه قضائیه گردید (قانون اساسی ۱۳۴۳، ماده ۲۴). این دستاوردها، به پشتوانه تجربه مشروطه‌خواهی و نوگرایی جدید است. روشنفکران، باز هم پیشرو شدند و راز عقب‌افتادگی ملت را در ضعف علمی خود و جزماندیشی حکومت می‌دانستند. این نسل، دیگر صرفاً در پی کارخانه، خط آهن، تلگراف و چراغ و برق نبودند؛ بلکه در صدد کپی کردن ساختار سیاسی لیبرال غربی، برای جامعه افغانستان از مجرای سلطنت‌زدایی بودند (رسولی، ۱۳۸۶: ۱۶۶).

تقویت مشروطیت در دهه دموکراسی

از تأثیرات این دوره بر سیاست جنایی - تقنینی افغانستان، می‌توان به مشروطه‌سازی حکومت اشاره کرد. برای نوسازی حکومت، دو گفتمان اساسی وجود داشت: گفتمان اول، گفتمان روشنفکران و تحصیل‌کردگان شهری بودند. این گفتمان، بر اندیشه جدایی سلطنت از حکومت استوار بود و ایجاد دولتی برخاسته از انتخابات آزاد مردم را خواستار بودند. این عده، در پی تطبیق اصول دموکراسی مدرن، تفکیک قوا، آزادی بیان و ایجاد فضای دموکراتیک بودند. گفتمان دوم، در نتیجه تفکر اصلاحی سردار داوود خان بود. او خواهان تبدیل حکومت شخصی به حکومت حزبی بر مبنای حزب واحد و دادن اختیارات به این حزب بود. داوود خان همچنین، در پی منع اعضای خانواده شاهی، جز شخص خود، از مداخله در امور سیاسی بود (همان: ۱۶۷).

بدین ترتیب، تلاش‌های روشنفکران و نوگرایان از یک سو، و خواست ظاهرشاه، شاه

وقت افغانستان، مبنی بر ایجاد یک حکومت دموکراسی از سوی دیگر، روزه‌های امید اندیشه آزادی‌خواهان را در قالب قانون اساسی ۱۳۴۳ محقق کرد. قانون مذکور، فصل تازه‌ای از سیاست جنایی را برای جامعه مملو از آلام سیاسی و اجتماعی به شرح پیش رو باز کرد:

الف: تعهد به اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر، عضویت در سازمان ملل متحد و پذیرش کنوانسیون‌های آن.

ب: اداره حکومت بر اساس تفکیک قوا که به موجب آن، قوه قضائیه دارای استقلال قضایی گردید و مداخلات دربار شاه محدود شد. تأسیس این قوه در ایجاد فضای مصونیت جانی و مالی در کشور، موجب باز شدن گفتمان اعتماددورزی به حکومت شد. بدین سبب، یکی از آرزوهای جنبش روشنفکری مبنی بر گرفته شدن کلید از دست پلیس و سپردن آن به قاضی، برآورده شد (فرهنگ، ۱۳۸۷: ۸۵۱).

اعضای شورای ملی نیز بر اساس آرای مردم و از طریق انتخابات آزاد تعیین می‌شد. اعضای این شورا، به طور آزادانه اقدامات وزرا را مورد بررسی قرار داده و آنها را استیضاح می‌نمودند (قانون اساسی، ۱۳۴۳، مواد ۶۵، ۶۶، ۶۷ و ۶۸).

در این قانون اساسی، «اصل شخصی بودن جرم و جزا، مصونیت آزادی و کرامت انسانی، اصل برائت ذمه، ممنوعیت کار اجباری، مشروعیت جرم و جزا، منع تعقیب غیرقانونی و...»، از مهم‌ترین نوآوری‌های سیاست جنایی - تقنینی در خصوص اتباع کشور بود. در واقع، این قانون اساسی، به منزله دبستانی بود که مردم را با حقوقشان آشنا، و از وظایفشان آگاه می‌ساخت.

۶. جریان لیبرالیسم و تداوم اصل قانونمندی در سیاست جنایی افغانستان

لیبرالیسم یا گفتمان لیبرالیستی در کشورهای اسلامی از جمله افغانستان، واکنشی در برابر ناکامی گفتمان دینی است که در چهره طالبانیسم^۱ و جنبش‌های ماقبل آن ظهور می‌کرد. گفتمان جریان لیبرالیستی تضعیف شده با صبغه مذهبی را می‌توان بعد از سقوط طالبان در متن «اجلاس بن» در خصوص افغانستان به‌وضوح مشاهده کرد (سجادی،

۱. Talibanism.

۱۳۸۶: ۱۶۰). «موافقت‌نامه بن»^۱، با شرکت نمایندگان احزاب جهادی و روشنفکران افغانستان و تحت نظارت سازمان ملل متحد، در شهر بن آلمان در زمستان ۱۳۸۱ برگزار شد. این موافقت‌نامه، اداره انتقالی هجده‌ماهه را ملزم ساخت تا کمیسیون تدوین قانون اساسی را با همکاری سازمان ملل متحد تأسیس نماید و پس از تهیه متن پیش‌نویس قانون اساسی، زمینه‌های برپایی لویه جرگه قانون اساسی برای تصویب قانون اساسی جدید را فراهم سازد.

مقدمه «موافقت‌نامه بن»، به نشانگانی از جمله دموکراسی، عدالت، اسلام، حقوق بشر، حاکمیت و استقلال سیاسی و احترام به معاهده‌های بین‌المللی که بیانگر یک ساختار مبتنی بر دال مرکزی، یعنی قانون است، تأکید نموده و حمایت همه‌جانبه خود را از آن اعلان می‌دارد.

اصل قانونمندی، به عنوان دال مرکزی در سیستم حقوق داخلی افغانستان، از جایگاه خاصی برخوردار است. این اصل، در ماده ۲۷ قانون اساسی تحت عنوان سه متغیر اصلی مورد تبیین و تأکید قرار گرفته است:

هیچ عملی، جرم شمرده نمی‌شود؛ مگر به حکم قانونی که قبل از ارتکاب آن، نافذ گردیده باشد.

هیچ شخصی را نمی‌توان تعقیب، گرفتار و یا توقیف نمود؛ مگر بر طبق احکام قانون. هیچ شخصی را نمی‌توان مجازات نمود؛ مگر به حکم محکمه باصلاحیت و مطابق به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام، نافذ گردیده باشد.

سه متغیر وابسته: مجرمیت، تعقیب قضایی و مجازات،^۲ مشروعیت خود را از اصل قانونمندی وام می‌گیرد. اصل قانونمندی، در سه حوزه: عمل مجرمانه، تعقیب قضایی و صدور رأی نهایی توسط محکمه، از آزادی‌های فردی حمایت می‌کند؛ آزادی‌هایی که نه تنها به عنوان دال مرکزی جریان آزادی‌منش، بلکه جزء آرمان‌های تمامی ملت افغانستان است.

اصل قانونمندی در نظام‌های حقوقی سایر کشورها و کنوانسیون‌های بین‌المللی نیز از

۱. Bon Agreement.

۲. Guilt . Prosecution . Punishment.

اعتبار خاصی برخوردار است. اعلامیه جهانی حقوق بشر^۱ که در سال ۱۹۴۸ به تصویب رسید هم به اصل قانونمندی جرم و هم به اصل قانونمندی کیفر تأکید می‌ورزد. کنوانسیون اروپایی حقوق بشری مصوب ۱۹۵۳^۲، کنوانسیون منع شکنجه، کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک ۱۹۸۹، کنوانسیون جرایم سازمان‌یافته فراملی^۳ و اساس‌نامه دیوان کیفری بین‌المللی^۴ به اصل قانونمندی پرداخته‌اند. افغانستان که از جمله کشورهای ملحق به معاهدات فوق‌الذکر است، خود بیانگر پذیرش بین‌المللی آن از سوی این کشور نیز هست. مطالب پیش‌گفته ما را به این مهم رهنمون می‌کند که ایدئولوژی لیبرال یا آزادمنش، سیاست جنایی مبتنی بر دال مرکزی یعنی قانون و آزادی قانون‌مدار را مطرح می‌کند. جریان موصوف در پی حکومتی که گفتمان اصلی آن قانون است به عبارتی دولت قانونمند که قانون بر آن حکومت می‌کند هست نه اینکه فراقانونی باشد.

چالش‌های اصل قانونمندی در پس دولت قانونمند

دولت قانونمند، میراث سنتی لیبرالیسم است که در طی زمان به وجود آمده است. از این رو، در تمامی کشورهای لیبرال، شاهد تدوین مجموعه‌ای از قوانین و مقررات هستیم که از اجماع خاصی برخوردار هستند (شوالیه، ۱۳۷۸: ۱۰۲). اگر افغانستان را به لحاظ وضع قوانین در دو دهه اخیر، دولت قانونمند بدانیم، بزرگ‌ترین چالش و سؤال فراروی آن، استثنای پذیر بودن اصل قانونمندی در سیستم حقوقی این کشور است. چالش مذکور که برخاسته از تفوق گفتمان دینی - مذهبی^۵ با وصف عدم توجیه است، بزرگ‌ترین عقب‌گرد لیبرال‌های قانون‌گرا از یک سو، و اسلام‌گرایان^۶ میانه‌رو از سوی دیگر، در افغانستان است. ماده ۲ کد جزای افغانستان، به صراحت اعلان می‌دارد که این قانون، صرفاً جرایم و جزاهای تعزیری را تنظیم می‌نماید. مرتکب جرایم حدود، قصاص و دیات،

۱. Universal Declaration Of Human Rights.

۱. کنوانسیون فوق، همچنان تنه‌اموافقت‌نامه بین‌المللی است که درجه بالایی از حفاظت فردی را مهیا می‌کند. دولت‌های عضو، همچنین می‌توانند علیه دیگر دولت‌های عضو طرح دعوا کنند؛ هرچند این قدرت به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۳. Transnational Organized Crime Convention.

۴. International Criminal Court.

۵. Religious Discourse.

۶. Islamists.

مطابق احکام فقه حنفی شریعت اسلامی مجازات می‌گردد؛ در حالی که جرایم شرعی نیز مانند دیگر جرایم، از ضمانت اجرای قضایی برخوردار بوده و مرتکب آن، دارای مجازات شرعی خواهد بود. بنابراین، عدم تقنین چنین جرایمی، با اصل آزادی و عدالت مخالف است.

همین اشکال، در ماده ۱۳۱ قانون اساسی افغانستان نیز وجود دارد که بیان می‌دارد: «در سایر دعاوی نیز اگر در این قانون اساسی و قوانین دیگر، حکمی موجود نباشد، محاکم، قضیه را مطابق به احکام این مذهب حل و فصل می‌نمایند.»

این روش از قانون‌نویسی که دارای سابقه چندین دهه است، از جمله چالش‌ها به اصل قانونمندی^۱ مورد پذیرش در سایر قوانین، به‌ویژه قانون اساسی و کد جزاست. ماده چالش‌برانگیز پیش‌گفته، نه تنها ناقض اصول بنیادین اسلامی، مانند «قیح عقاب بلا بیان» (یکی از قوانین اساسی) است، بلکه مغایر با دال آزادی و عدالتی است که برخاسته از گفتمان دموکراسی مبتنی بر آرای مردم است؛^۲ هرچند برخی با ارائه توجیهاتی سعی در حل این مشکل تقنینی داشته‌اند و بیان کردند که ماده دکور در قانون جزا، به وسیله ماده ۲۷ قانون اساسی نسخ شده است (توحیدخانه، ۱۳۹۵: ۱۶۷).

۷. سیاست جنایی - تقنینی در گفتمان اقتدارگرایی^۳ مارکسیستی

مطالعه فلسفه مارکسیسم با تفسیر لنینیستی از این ایدئولوژی، گویای این واقعیت است که این جریان، به دنبال در خدمت گرفتن حقوق و دولت در جهت کمک به طبقه پایین دست پرولتاریا^۴ بوده و از هرگونه تفوق قانون که باعث محدودیت حقوق مردم می‌شده، جلوگیری می‌کرده است.

تأثیر این بینش بر سیاست جنایی، در کنترل حقوق است. در اندیشه مارکسیستی، حقوق نباید به عنوان یک ابزار سرکوب علیه دولت گردد؛ آنچنان که در ایدئولوژی لیبرالیسم وجود دارد. از این رو، باید اندیشه زوال حقوق دولتی را احیا کرد و آن را صرفاً برای اقتصاد که

۱. Principle Of law.

۲. جهت بررسی بیشتر، رک: مقاله «اعتبار اصل قانونی بودن در حقوق کیفری افغانستان؛ مشکلات و راهکارها»، نوشته محمد صدر توحیدخانه.

۳. Totalitaire.

۴. Proletarian.

زیربنای هر حکومتی است، به خدمت گرفت. در این گفتمان، دولت نیز موقتی محسوب شده و دارای تاریخ انقضای مشخصی است؛ چراکه تسلط از مجرای دولت بر جامعه، تحمل‌پذیر نیست (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۸: ۱۱۶۰).

از تأثیرات ایدئولوژی مذکور بر سیاست جنایی - تقنینی، به سال ۱۹۲۶ مربوط است؛ یعنی تقریباً ده سال بعد از انقلاب بلشویکی شوروی که قانون‌گذاری آغاز گردید. در این چرخش جنایی، اصل مجرمیت، از حقوق کیفری این اتحادیه برداشته شد و عنوان «حالت خطرناک» مطرح گردید؛ به عبارتی، اقدامات اصلاحی، دارای یک رسالت و صبغه اجتماعی و فراتر از مجرمیت به خود گرفت (همان) و در چرخش دیگر، به سال ۱۹۵۸ با تصویب مبانی قوانین کیفری، وارد گفتمان کلاسیک حقوق کیفری گردید. در این چشم‌انداز و با توجه به آرمان‌های سوسیالیستی، یعنی مساوات‌طلبی و نه آزادی که در درجه دوم محسوب می‌شد، گفتمان اقتدارگرایی با محوریت دولت به عنوان دال مرکزی، همچنان عهده‌دار پاسخگویی به پدیده‌های مجرمانه بود. بدین‌سان و با جرم‌انگاری موسع، بیان هرگونه عقاید متفاوت با حکومت را مجازات می‌کرد (مارتی، ۱۳۹۵: ۱۱۶).

پذیرش گفتمان حقوق کیفری کلاسیک با وصف جرم‌انگاری موسع، تناقضی آشکارا با سیاست جنایی - تقنینی قانون اساسی سال ۱۹۴۷ حکومت سوسیالیستی شوروی داشت. ماده ۱۲۵ قانون مذکور، آزادی بیان و قلم را جزء حقوق اولیه شهروندان خود دانسته و به آن احترام گذاشته است؛ درحالی‌که در عمل به کوچک‌ترین سوء ظن به حکومت، مثلاً در جریان مداوای استالین و پیشنهاد استراحت، بدون هرگونه محاکمه، مجازات پزشکان اجرا گردید و هیچ‌گونه بازخواستی صورت نگرفت (رحمان‌زاده، ۱۳۵۳: ۲۳۱).

مارکسیسم یا جریان چپ؛^۱ زمینه‌ها و پذیرش در افغانستان

زمینه‌های پذیرش گفتمان مارکسیسم یا جریان چپ در افغانستان، مطالعه عوامل چندی را می‌طلبد. از مهم‌ترین عوامل پذیرش و بسترساز جریان مارکسیسم در افغانستان، چرخش حکومت کودتای وقت به ریاست سردار داوود در سال ۱۳۵۲ از بلوک غرب به بلوک شرق است. این دوره، بیش‌ترین زمینه را در جهت نفوذ گفتمان مارکسیسم فراهم کرد (دانشیار،

۱. Left Wing.

(۱۳۷۱: ۴۷).

آرمان خواهان گفتمان مارکسیسم، در پی تعبیر شدن رؤیایشان در قالب نوگرایی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بودند. طرفداران جریان فوق، رفع چالش نابرابری اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را که نتیجه ساخت زندگی سنتی - قبیله‌ای و انحصارگرایی قدرت در طبقه خاص بود، در رشد جریان مارکسیسم در جامعه افغانستان می‌انگاشتند؛ اما اینکه چرا دگراندیشان افغانستان، تنها راه برون‌رفت از معضلات فوق را در گفتمان مارکسیسم دنبال می‌کردند، علل ذیل را می‌طلبید:

الف. ادامه ادبیات استبدادی و گفتمان جبریت انحصارگرایی^۱ قدرت در قوم یا شخص خاص از سوی حاکمان وقت؛

ب. وجود ریشه‌های چپ‌گرایانه در جنبش مشروطه‌خواهی جریان سلف تجددخواهی (غبار، ۱۳۵۹، ج ۲: ۱۱۳۸)؛

ج. ورود و نفوذ گفتمان کمونیستی و ایدئولوژی مارکسیستی به افغانستان در جریان پساگودتای سردار داوود؛

د. نبود گفتمان آزادمنشی لیبرال به عنوان رقیب و یکه‌تازی جریان چپ، از طریق کشورهای هم‌جوار مانند: ایران، شوروی و چین کمونیستی. این سه کشور، منشأ ایدئولوژی مارکسیستی و خاستگاه اندیشه جریان چپ در افغانستان بودند. گفتمان مارکسیستی، از طریق سه کانال «مسکو - کابل»، «پکن - کابل» در قالب انتشار ادبیات و آثار مارکسیستی در میان مبارزه‌طلبان در سفارتخانه‌هایشان و نیز «تهران - کابل» در قالب افکار فراریان حزب توده از ایران، وارد این کشور می‌گردیده است (خواتی، ۱۳۹۰: ۶۱). نکته اینکه تأثیرپذیری گفتمان مارکسیسم از اندیشه‌های وارداتی از ایران، به لحاظ قرابت فرهنگی و زبانی، بسیار بیشتر از اندیشه‌های بدون واسطه شوروی و چین بود؛ به طوری که عمده منابع فکری جریان چپ در افغانستان، همان جزوه‌های حزب توده ایران بوده است.

جلوه‌های اقتدارگرایی مارکسیستی در سیاست جنایی - تقنینی افغانستان

سیاست جنایی با وصف اقتدارگرایی، از تلفیق جریان مساوات‌طلب یا برابری با متغیر «قدرت»، تجسم پیدا می‌کند. سایه اقتدارگرایی بر سیاست جنایی افغانستان نیز چنین وصفی

۱. Monopoly.

را پذیراست. این تأثیرپذیری را در قوانین اساسی چهارم و پنجم که دوره سلطه جریان مارکسیستی در افغانستان بود، به‌وضوح مشاهده می‌کنیم.

قانون اساسی^۱ سال ۱۳۵۵ دوره سردار داوود، در چندین ماده خود، دارای رویکردی مارکسیستی است. این قانون در ماده ۲ خود، همانند ایدئولوژی مارکسیستی که طبقه دهقان و کارگر را صاحبان حکومت و دولت، و اقتصاد را پایه حکومت می‌دانستند، اساس اجرای قدرت را در آرای دهقانان و کارگران بیان داشته و آن را جزء اهداف اساسی حکومت دانسته است. این بیان، به ماده ۳ قانون اساسی سال ۱۹۴۷ شوروی شباهت نزدیک دارد که در آن، حکومت را متعلق به طبقه زحمتکش دهقانان شهرها و دهات قرار داده بود.

این رویکرد، در قانون اساسی سال ۱۳۵۹ تجسم و عینیت دوچندان پیدا می‌کند. این دوره که مربوط به حکومت ببرک کارمل، رئیس‌جمهور وقت افغانستان است، اولین سال اشغال و یا بنا بر قولی، اشغال نه، بلکه به درخواست کمونیست‌های افغان^۲ (ولکائف^۳، ۱۹۸۰: ۱۱) توسط حکومت شوروی سوسیالیستی است. این حکومت، بر بنیاد یک کودتای خونین سال ۱۳۵۷ توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وقوع پیوست.

قانون مذکور که برخاسته از ایدئولوژی اتحاد جماهیر شوروی^۴ است، در اکثر مواد خود، عیناً مانند قانون اساسی شوروی از واژه «زحمتکشان»، «دهقانان» و «کارگران» که همان طبقه پرولتاریا در شوروی بوده، سخن به میان می‌آورد. این قانون با تکیه بر اصل تساوی تمام اقوام در رشد اقتصادی و تأکید بر کار مفید به عنوان یک عمل شرافتمندانه، مانند آنچه در قانون اساسی شوروی^۵ آمده (کسی که کار نمی‌کند، نمی‌خورد)، در صدد مشروعیت بخشیدن به ایدئولوژی مارکسیستی از طریق گفتمان جریان چپ بودند.^۶

در همین راستا، قانون اساسی ۱۳۵۵ در ماده ۱۳، و قانون ۱۳۵۹ در ماده ۱۷، طبق ایدئولوژی مارکسیستی مبتنی بر اقتصاد و انحصار آن در دست دولت، منابعی از قبیل:

۱. Constitution.

۲. The Afghanistan State Said To US, "Leave Us Alone, The Soviet military Contingent Were Brought in At Our request.

۳. Volkov.

۴. Soviet Union.

۵. The Soviet Constitution.

۶. برای توضیح بیشتر، ر.ک: مواد ۲۸ و ۳۲ قانون اساسی افغانستان سال ۱۳۵۹ و ماده ۱۲ قانون اساسی شوروی ۱۹۴۷.

معادن، جنگل‌ها، انرژی، صنایع بزرگ، مخابرات، ترانسپورت هوایی و زمینی و... را جزء دارایی‌های ملت، و اداره آن را متعلق به دولت دانسته است. این ماده، دقیقاً مانند ماده ۶ قانون اساسی سال ۱۹۴۷ شوروی سوسیالیستی است. در ماده مذکور، تمامی ثروت‌های داخلی کشور، از آن دولت و خلق شوروی دانسته شده است. قانون اساسی شوروی، فقط در بخش‌های کوچک صناعی و اموال به‌دست‌آمده از طریق خود مردم، برای آنان اختیارات شخصی در استفاده خصوصی قائل شده است؛ چنان‌که قانونگذار وقت افغانستان نیز چنین سیاستی را در بُعد اقتصادی پذیرفته است.

یکی از مهم‌ترین تأثیرپذیری در بُعد سیاست جنایی - تقنینی، در خصوص سیستم تک‌حزبی است. ماده ۴۰ قانون اساسی ۱۳۵۵، و ماده ۳ قانون اساسی ۱۳۵۹، سیستم یک‌حزبی در کشور را به رهبری حزب انقلاب ملی که بانی و پیشاهنگ انقلاب مردمی بود، منحصر می‌ساخت؛ چنان‌که حزب کمونیست در شوروی، تنها حزب موجود بود (هی‌وود، ۱۳۷۹: ۲۸).

قانون اساسی سال ۱۳۵۹، در خصوص اصلاحات ارضی^۱ به مانند شوروی سوسیالیستی، سیاست خاصی را در دستور کار قرار داد. دولت وقت، تمامی سعی خویش را در زمینه ارائه تسهیلات در بخش زراعت، برای دهقانان و زحمتکشان بر اساس گفتمان مارکسیستی روی دست گرفت. بر همین اساس، از سوی شورای انقلابی مارکسیست‌های افغان و با تقلید از شوروی در زمان ریاست نورمحمد ترکی، فرمان‌هایی در ۲۸ نوامبر ۱۹۷۷ در زمینه‌های گوناگون از جمله اصلاحات ارضی صادر شد و بحث تخفیف و الغای طلب ملاکان از دهقانان نیز در فرمان شماره ۶ در تاریخ ۱۲ جولای ۱۹۷۷ مطرح گردید (خواتی، ۱۳۹۰: ۶۷).

تأثیرات ایدئولوژی مارکسیستی، در بین اقلیت‌های قومی افغانستان نیز نوید از یک سیاست جنایی نوین را می‌داد. این تأثیرات، زمینه‌ساز ایجاد یک جنبش مارکسیستی با عنوان ستم ملی^۲ بود. این جنبش که عمدتاً با گرایش مائوئیستی فعالیت می‌کرد، به دنبال حقوق سیاسی از دست‌رفته اقوام (هزاره، تاجیک، ازبک و...) به دست پشتون‌نیم بود. بنیان‌گذار این حزب، شخصی به نام «ظاهر بدخشی» شیعه‌مذهب و تاجیک‌تبار بود. طاهر، راه نجات از این گرفتاری را قیام مسلحانه علیه زورگویان می‌دانست؛ همان‌گونه‌که طبقه

۱. Land Reform.

۲. National Oppression.

پرولتاریا در شوروی، چنین راهی را در پیش گرفته بودند (هی‌من، ۱۳۶۴، ج ۱: ۸۰). از بازماندگان چهار شاخه کمونیسم در افغانستان (حزب خلق، پرچم، شعله جاوید و ستم ملی)، در نظام سیاسی فعلی افغانستان می‌توان به شاخه «شعله جاوید» اشاره کرد که همچنان مشغول فعالیت حزبی خود هست. از مهم‌ترین اهداف این شاخه، جدایی دین از دولت، لغو دین رسمی، تأمین آزادی اعتقاد به ادیان و مذاهب گوناگون و تأمین آزادی عدم اعتقاد به دین و مذهب است.

ایدئولوژی مارکسیسم، هرچند دارای تأثیراتی در اکثر قوانین دنیا از جمله افغانستان داشته و دارد، اما نتوانسته به عنوان یک گفتمان غالب و مسلط در این کشور، از وصف ماندگاری برخوردار باشد. چرایی این مسئله، همان‌طور که در ابتدای این نوشتار بیان شد، فقدان قابلیت اعتبار و در دسترس نبودن این ایدئولوژی در جامعه ناهمگون با خواسته‌های آن بود. این ناهمگونی، در وصف تفسیر مادیگرایانه از ایدئولوژی مارکسیسم در مواجهه با جامعه با وصف دینی - سنتی آن، به روشنی قابل درک است.

سیاست جنایی افغانستان در گفتمان تام‌گرایی^۱ فراگیر

مفهوم قدرت به عنوان اصلی قدیمی، همواره در بطن دولت‌ها و یا حتی در جوامع بدون دولت، کارکرد خاص خود را داشته است. این کارکرد، با تغییر حاد که از نوع فروپاشی در ساختار اجتماعی و سیاسی است، به ایجاد جامعه‌ای هسته‌گونه و توده‌ای منجر گردیده و به صورت ایدئولوژی اقتدارگرایی فراگیر ظاهر می‌شود. بدین سبب، اگر قدرت در خدمت یک ملت و نژاد خاصی قرار گرفت، فاشیسم نامیده می‌شود و اگر در خدمت سلطه یک گروه مذهبی قرار گرفت، به آن تام‌گرایی مذهبی گفته می‌شود.

نقطه اوج تام‌گرایی در افغانستان، در ظهور طالبان و قوانین متحجرگونه آن ظاهر شد و اکنون نیز کم‌وبیش وجود دارد. ظهور ایدئولوژی طالبانیسم، نتیجه ناکامی مجاهدان در گفتمان اسلام‌گرایی سیاسی بر سر قدرت و تقسیم آن بود. این جریان که در سال ۱۳۷۴ اعلام موجودیت کرد، صرفاً از دانش ملاهای تنگ‌نظر روستایی برخوردار بودند و به‌زودی به جریان دیوبندی‌های سرسخت و متعصب مبدل گشتند. دیوبندی‌ها از پیروان یک گروه اصلاح‌طلب بنیادگرا می‌باشند که اسلام و به‌ویژه اوامر و نواهی آن در مورد زنان را به طور افراطی تفسیر می‌کنند. دیوبندی‌ها ضدیت عمیقی با مسلمانان شیعه دارند و آنها را کافر

۱. Integrisme.

می‌شمارند (میلی، ۱۳۷۷: ۱۱۴).

گروه طالبان، اگرچه نتوانست یک دولت قانونی مورد پذیرش جامعه ملل را تشکیل دهد، اما به مدت پنج سال، بر حدود ۷۰ درصد از جغرافیای افغانستان حکومت کرد و بیش از پانصد قانون و فرمان تقنینی صادر کرد و سیاست جنایی خاص خود را به اجرا در آورد.

ساختار نهادها در حکومت طالبان

الف. نظام اندیوالی: اندیوال^۱، واژه‌ای است به معنای فراتر از دوستی و علاقه شدید و تا اندازه پرستش یا عبادت شخص یا رهبری. این نظام، تابع قوانین حکومتی نبوده و به هیچ نظام حکومتی شباهت ندارد؛ به عنوان مثال، در این گروه سیاسی - عقیدتی هیچ گاه استفاده از لباس خاصی برای نظامیان آن مطرح نشد (میلی، ۱۳۷۷: ۳۸؛ سرافراز، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

ب. ساختار تشکیلاتی: در این گروه، ملاعمر، رهبر طالبان و ملقب به امیرالمؤمنین بود. این گروه، در ابتدا از طریق شوراها اداره می‌شد. یکی از این شوراها، «شورای عالی»^۲ بود. این شورا که دارای ده عضو بود، از مهم‌ترین مراکز تصمیم‌سازی محسوب می‌شد. اعضای این شورا که بعداً منحل شد، همگی دارای پست‌های حکومتی بودند. شورای دیگر این گروه، «شورای دارالافتا» بود. در این شورا، اختیارات سیاسی و دینی مشخص می‌گردید که دارای پنج عضو دائمی بود و ملاعمر، در رأس آن قرار داشت. این شورا، در خصوص امور سیاست خارجی، داخلی و نظامی تصمیم‌گیری می‌کرد. شورای سوم در این جریان، «شورای سرپرستی» است که دارای هفده عضو بود. این شورا، تصمیمات مهمی در خصوص مسائل روزمره مربوط به شهر کابل و جبهه نظامی را اتخاذ می‌کرد و تابع تصمیمات مأخوذه در قندهار بود. اعضای این شوراها، عموماً از قوم پشتون و یا پاکستانی بودند (سجادی، ۱۳۸۸: ۳۲۷-۳۳۶).

حکومت استبدادی طالبان که در یک قدرت مرکزی به نام ملاعمر منحصر می‌شد، دارای سیاست جنایی سخت‌گیرانه بود.

در این‌گونه حکومت‌ها، تمایل به تقویت دولت و پاسخ به پدیده‌های جنایی، صرفاً دولتی هست. توسعه قلمرو مداخله‌جویانه در این‌گونه قدرت‌ها، با توجه به جهت‌گیری مذهبی، متفاوت است (مارتی، ۱۳۹۵: ۱۲۰).

۱. Andival.

۲. Superior Council.

نمونه ذیل، گفتمان سخت‌گیرانه سیاست جنایی طالبانیسم را به خوبی نمایان می‌کند:

سیاست جنایی در گفتمان طالبانیسم

گفتمان طالبانیسم در خصوص موضوعات مختلف اجتماعی، به آداب و سنن خود منحصر بود. گفتمان طالبانیسم در مورد زن، گفتمان انزواگر و خانه‌نشینی بود. حضور زن در انظار عمومی، بدون همراهی یک محرم، جرم بود و موجب مجازات او می‌گردید. این قشر، از حق سواد، ادامه تحصیل و کار ممنوع شدند و سرپیچی از این قوانین، عواقب دردناکی را برای آنها رقم می‌زد (هاج دوپری، ۱۳۷۷: ۲۰۰).

تفسیر طالبان از اسلام و جهاد و نگرش آن به جامعه با تفسیر و نگرش اغلب اعضای جامعه افغانستان متفاوت بود. طالبان جزء گفتمان و برداشت خود از اسلام، هیچ تفسیر دیگری را قبول نداشتند. بدین منظور احکام خاصی را برای اندازه «ریش مردان، فهرست مشخصی از اسامی برای نوزادان تازه متولد شده و تفتیش عقاید مردم در بین کوچه و بازار را اجرا می‌کردند. از دید این جریان هرگونه انحراف از مذهب، جرم بوده و بدون هرگونه محاکمه رسمی مجازات به اجرا در می‌آمد» (سرافراز، ۱۳۹۰، ۱۸۳).

گفتمان سیاست جنایی در اندیشه طالبانیسم، صبغه انحصاری و تک‌مذهبی داشت. این جریان، اندیشه خاصی را تقدیس نموده و دیگر افکار را در درجه بعدی قرار می‌داد. مذهب مورد قبول آنها، بیشتر مذهب سنی و شیعیان در تنگنا قرار می‌گرفت (رسولی، ۱۳۸۶: ۲۳۵؛ سرافراز، ۱۳۹۰: ۱۹۰).

خصیصه «قابلیت اعتبار» به عنوان یکی از ارکان گفتمان رایج، در این جریان مبتنی بر سرکوبگری فراگیر افکار دگراندیشان استوار بود. قابلیت اعتبار، اگرچه در بُعد فرهنگ و آداب رسوم سنتی جوابگو بود، اما نسبت به اقلیت‌های مذهبی تفاوتی با تفتیش عقاید قرون گذشته نداشت. این جریان، از لحاظ قابلیت در دسترس بودن نیز دارای توانایی خاص خود بود. مأموران طالبان در همه جا حضور داشتند و برای خواست‌های مردم، به‌خصوص درخواست‌های مذهبی و اجرای احکام اسلام طالبانی، آماده بودند. این گروه، در مورد رفع مشکلات مردم و برآورده نمودن نیازمندی‌های آنان، اعلان آمادگی می‌کردند. این دو خصیصه، چیزی بود که توانست این ایدئولوژی را برای پنج سال پابرجا نگه دارد.

اگرچه این جریان در یک تبانی از پیش ساخته‌شده توسط ابرقدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، از هم پاشید و روزنه امید برای مردم افغانستان، به‌خصوص جامعه زنان ایجاد کرد، اما در یک سناریوی جدید که بیشتر تحت نفوذ مقامات غربی است، بار دیگر به عنوان یک چانه‌زن سیاسی مطرح گردید.

نتیجه

تأثیر جریان‌های ایدئولوژیکی بر جوامع، امری بدیهی است و افغانستان نیز به عنوان فردی از این جوامع، خواه آگاهانه یا ناآگاهانه، تأثیرپذیری خاص خود را داشته است؛ اما متأسفانه، جنبه ناآگاهانه آن غالب بوده و آسیب‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جبران‌ناپذیری را در پی داشته است.

این آسیب‌ها در بُعد تضعیف نیروی انسانی جامعه افغانستان، حکایت از یک فاجعه سیاسی دارد. بی‌توجهی به ملاحظات سیاسی برخاسته از متن جامعه افغانستان، به‌خصوص در دوران حاکمیت کمونیست‌ها و شکنجه آزادیخواهان، تنها نمونه‌ای کوچک از آن استبداد بزرگ است. تغییر قوانین اساسی ملی بر اساس قانون اساسی شوروی که برگرفته از توصیه‌های جریان مارکسیسم بود، تناقض آشکار با باورها و اعتقادات مردم افغانستان داشت.

در این بین، گفتمان طالبانیسم در خصوص موضوعات مختلف اجتماعی، منحصر به آداب و سنن خود بود. گفتمان طالبانیسم در مورد زن، گفتمان انزوآوری و خانه‌نشینی بود. تفسیر طالبان از اسلام و جهاد و نگرش آن به جامعه، با تفسیر و نگرش اغلب اعضای جامعه افغانستان متفاوت بود. این گروه، در خصوص رفع مشکلات مردم و برآورده نمودن نیازمندی‌های آنان، اعلان آمادگی می‌کردند. این خصیصه، چیزی بود که توانست این ایدئولوژی را برای مدتی پابرجا نگه دارد. با وجود این، سیاست فشار و عدم تعامل با سایر اقوام و مذاهب در بُعد داخلی، و وابسته بودن آن به چند کشور خاص به لحاظ خارجی، همواره مورد تردید قرار داشت و دارد.

پذیرش عجولانه و ناهمگون مدل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایدئولوژی‌های بیگانه با سنت و مذهب جامعه افغانستان، چه در دوره امان‌اله خان و چه در دوران کمونیست‌ها، موجب صرف هزینه‌های مالی فراوانی بر مردم افغانستان گردید. آداب و رسوم وارداتی مغایر با فرهنگ و مذهب مردم، موجبات بی‌تدبیری حاکمان را برای مردم آشکارتر کرد. در حال حاضر که بیشتر، جریان‌های لیبرالیسم غربی و داخلی مشغول فعالیت هستند، بدون در نظر گرفتن وضعیت موجود جامعه افغانستان، باعث سلب اعتماد مردم از سازمان‌های تقنینی و اجرایی و قضایی گردیده است. عدم اجرای قانون و مصلحت‌سنجی در راستای مبارزه با انواع فساد اقتصادی و اداری، ناکارآمدی گفتمان لیبرالیسم را در وضعیت موجود افغانستان عینی‌تر می‌کند.

منابع

- اسعدی، مرتضی و اعلم، هوشنگ (۱۳۷۶)، افغانستان: مجموعه مقالات، تهران: ناشر بنیاد دائرة المعارف اسلامی، چاپ اول.
- آنسل، مارک (۱۳۹۱)، دفاع اجتماعی، ترجمه: نجفی ابرندآبادی، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ چهارم.
- باقری، اسماعیل (۱۳۹۳)، مقدمه‌ای بر جریان شناسی اسلامی افغانستان، تهران: انتشارات اندیشه‌سازان نور، چاپ اول.
- خواتی، محمد شفق (۱۳۹۰)، «نگاه اجمالی به جریان‌های فکری و سیاسی افغانستان» جریان شناسی دینی - معرفتی در عرصه بین‌الملل، ش ۷: ۶۶-۷۳.
- دانش، سرور (۱۳۹۱)، حقوق اساسی افغانستان، کابل: انتشارات امیری، چاپ دوم.
- دانشجویان مبارز (بی‌تا)، افغانستان چند سند و مقاله در مورد اوضاع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، بی‌چا.
- دانشیار، میراعتماد (۱۳۷۱)، جنگ افغانستان و شوروی عامل فروپاشی جهانی کمونیسم، بی‌جا: انتشارات بهینه، چاپ اول.
- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۸)، گفتمان جهانی شدن و اسلام سیاسی در افغانستان، قم: انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول.
- سرافراز، محمد (۱۳۹۰)، جنبش طالبان، از ظهور تا افول، تهران: انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول.
- سعیدی، علی (۱۳۸۶)، «جریان شناسی روز»، مجله علوم سیاسی حصون، ش ۱۴: ۵-۲۲.
- شوالیه، ژاک (۱۳۷۸)، دولت قانونمند، مترجم: حمیدرضا ملک محمدی، تهران: نشر دادگستر، چاپ اول.
- غبار، میر غلام محمد (۱۳۵۹)، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، قم: بی‌چا.
- مارتی، دل ماس (۱۳۹۵)، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: انتشارات میزان، چاپ سوم.
- میلی، ویلیام (۱۳۷۷)، افغانستان، طالبان و دریای آزاد جهانی، مترجم: عبدالغفار محقق، مشهد: ناشر ترانه، چاپ اول.

۲۱۲ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال هشتم، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۹

ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۷۹)، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

نوید، سنزل (۱۳۸۸)، واکنش‌های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان، مترجم: محمد نعیم مجددی، هرات: انتشارات احراری، چاپ دوم.

هی وود، اندرو (۱۳۷۹)، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، مترجم: محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.

قانون اساسی افغانستان، سال‌های: ۱۳۰۱، ۱۳۴۳، ۱۳۵۵، ۱۳۵۹، ۱۳۸۲، ۱۳۸۲ و ۱۹۴۷ و ۱۹۷۷.

Y. Volkov (۱۹۸۰), The Truth About Afghanistan, Moscow, Press Agency Publishing House.